بسمه تعالی

شماره آرشیو : 1301

یکی دو تا مسئله سوال شده شاید حالا مبتلا به بسیاری هم بادش عرض میکنم مسئله ی اول اینکه دختر و پسر جوانی به مدت 3 ماه صیغه عقد موقت جاری کردند و قبل از تمام شدن این مدت یعنی یک ماه مانده به اتمام مدته عقد،عقد کردند عقد دائم و 2 بچه هم دارند حکم اینا چیست؟خب این خیلی مردم در فکر فهمیدن مسائلشان غالبا نیستند راجع به دینشان خیلی سهل انگاری می کنند و بعضی مسائل هم مکرر گفته می شود ولی در عین حال مثل اینکه خیلی اهمیت نمی دهند که در ذهنشان باشد همین مسئله همین جا من به خاطرم هست که چندین بار مکرر گفته شده که اگر کسی زنی را عقد موقت کرد تا مدت اون عقد موقت منقضی نشده نمی شود عقد دائم کنند باید مدت اون منقضی شود یا بذل کند زوج باقی مانده ی مدت را بذلش کند ببخشد به او به زوجه بعد عقد دائم کنند و خب الان هم این رایج هست در میان مردم این کار را می کنند یک چند مدتی قبل از عقد دائم عقد موقت می کنند حالا معلوم نیست کار خوبی باشد به هر حال این کار را می کنند حالا یه مدتی عقد می کنند مثلا 2 یا 3 ماهی 4 ماهی 5 ماهی و بعد عقد دائم می کنند.خب این باید مدتش تمام بشود اگر تمام نشده یا بذل نشده نمی شود عقد دائم کنند به قول آقایان المزوجة لا تزوج این خودش مزوجه است.بله باید مدتش تمام بشود و اگر مدت تمام نشده عقد دائم کنند.این عقد خب درست نیست.خب حالا این پیش آمده این جور که عقد موقت بود یک ماه مانده بوده که این مدتش تمام بشود عقد دائم اجرا کرده اند.صیغه ی عقد دائم و حالا چون وقتی به شبهه بوده جاهل مسئله بودند دیگه جاهل به مسئله بودند این بچه ها هم که به دنیا آمدند خب حلال زاده اند نمیشه گفت که حرام زاده اند.حلال زاده اند چون وقتی به شبهه بوده منتهی حالا باید عقد جدید کنند دوباره مجددا اجرای صیغه ی عقد دائم کنند که این درست بشود یعنی اون که دیگه مدت منقضی شده قهرا دیگه چون هنوز منقضی نشده عقد شده حالا اون مدت منقضی شده قهرا ولی احتیاج دارد به اینکه مجددا عقد کنند که این بچه ها هم حلال زاده اند چون وقتی که به شبهه بوده.این از این جهت اشکالی نیست برای اینکه الان باید نزدیکی نکنند مگر اینکه عقد مجدد کنند عرض می کنم که این یک مسئله پس این مسئله به این دارد که دوباره این عقد جدید خوانده بشود عقد دائم برای این و دیگر اینکه مسئله ای دیگه خمس می فرمایند کسی با پول خمس نداده خانه ای خریده حالا کسی برود توو اون خانه مثلا مهمان بشود نماز بخواند بله چون با پول خمس نداده خانه خریده یا بیع شخصیه یعنی در مقابل این پول این متاع خریده می شود بیع عین به عینه.اونوقت این پول چون مخمس نیست قهرا این که متاع هم خریده می شود یک خمسش مال دیگرانه اونوقت شرکت درش میشه.اما خب معاملات ما اینجور نیست.معاملات ما بیع کلیه.کلی در ذمه بیع عین بع عین نیست.ما متاعی را می خریم و در ذمه می گیریم که فلان مبلغ بدهیم مثلا یک خانه می خرد مثلا از 10 میلیون تومن فرض بفرمائید 10 میلیون کلی یعنی در ذمه ی 10 میلیون بدهکار می شود به اون فروشنده منتهی در مقام اداء پول از مال غیر مخمس ادا می کند مثلا.این به مالکیت خانه لطمه ای نمی زند مالک خانه شده چون خانه را خریده به یک 10 میلیون کلی در ذمه نه این پول مشخص خارجی 10 میلیون در ذمه ی مالک خانه شده منتهی 10 میلیون بدهکار است به اون فروشنده حالا هم از اون 10 میلیون را از این پول حرام داده فرض بفرمائید حالا ربا بوده یا غیره اون هر چی بوده از این داده خب درسته به او بدهکار است ولی مالک خانه است.مالک خانه شده خانه مال خودشه منتهی چون از مال حلال نداده به او بدهکاره ذمه اش به فروشنده بدهکاره چون از مال حلال داده نشده و اما راجع به خانه مالک خانه است و تصرفاتش درسته کسی هم مهمان برود اونجا نماز بخواند اینها همش درسته برای اینکه مالک خانه است.این بیع ما غالبا می گویند نوعا همینجوره معاملات ما کلی در ذمه است.حالا در مقابل عین شخصی که معامله نمی کنیم که میگیم که اون متاع مقابل این پول این عین پول خارجی است.شما این پول اونوقت البته توش خمس است.یا ربا است هر چه است این مورد اشکال می شود ولی این طور نیست غالبا چون اینه بنابراین عیبی ندارد این مالک خانه شده است تصرفاتش هم درسته تصرفات دیگران هم توو اون خانه درسته عیبی ندارد ولی خب ذمه اش مشغول به حق فروشنده است چون این هنوز ادا نشده دین او برای اینکه از مال غیر حلال داده شده پس این هم این مسئله.مسئله ی دیگه کسی خمس نمی دهد می شود در خانه ی او نماز خواند و تغذیه نمود؟خب بله.حالا خمس نمی دهد ذمه اش مشغول به خمسه و اون کسی که می رفته به خانه ی او غذا می خورد اگر بداند مطمئن باشد این برنجی که الان می خورد یک سال ازش گذشته و خمس تعلق گرفته به او تصرف جایز نیست چون می داند که این برنج یکسال توو خانه ی این بوده و سال گذشته و خمس نداده خب خمس دارد این تصرف جایز نیست اگر نه نمی داند رفته خانه ی او من نمی دانم شاید امروز خریده باشد نمی دانیم که آیا این برنجی که الان می خورم خمس بهش تعلق گرفته یا نه این را نمی دانم چون نمی دانم تصرف این عیبی ندارد؟بله آنجا که مطمئن باشم یقین دارم این برنجی که می خورم این مثلا متاعی که می خورم این یکسال گذشته توو مال این بوده و خمس تعلق گرفته خب این جایز نیست مثلا خب این طور نیست ما خانه ی مردمه چه میدانیم ما وظیفه ی فهم هم که نداریم حالا بپرسیم از کجا آوردی؟کی خریدی به ما چه مربوطه؟بله اگر غذا هم بخوریم بر فرض اون خمس هم نمی دهد ما مسئولش نیستیم برای اینکه ما نمی دانیم که این غذایی که می خوریم حالا خمس تعلق گرفته با نگرفته این را نمی دانیم ولی خودش خمس نمی دهد مثلا ذمه اش مشغول هست به .................(8:23) خمس اما اینی که من می خورم این که معلوم نیست که خمس تعلق گرفته باشد به این.این از این جهت هم اشکالی ندارد مگر بدانم که خمس تعلق گرفته.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا ۖ وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ

خب خود قرآن کریم روشش در توجه دادن به بهشت و جهنم روش مقابله است یعنی وقتی از جهنم بحث می کند و عذاب های هول انگیز جهنم را نشان می دهد بعد هم منتقل می شود به بهشت راجع به بهشت هم بحث می کند و نعمت های ابدی بهشت را هم نشان می دهد.این روش قرآنه و این مقابله است برای این که حالت خوف و رجاء را همیشه در دلها زنده نگه دارد اگر محب از جهنم به میان آمد حال خوفی درشان پیدا شد بحث بهشت هم به میان بیاد که حالت رجاء درشان پیدا بشود و در دلها همیشه حالت خوف و رجاء به طور موازی با هم محفوظ بمانند و لذا می بینیم که در آیات قبل راجع به جهنم بود که دیشب مقداری عرض شد که فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ.يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ  اینها توضیحی دادهشد دیشب.حالا این آیه راجع به بهشته إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ خداوند انسانهای مومن و صالح العمل را داخل بهشت هایی خواهد کرد جَنَّاتٍ یکی دو تا هم نیست فراوانه چون ما اصلا حداقلش ما بهشت عقائد داریم بهشت اخلاق داریم بهشت اعمال داریم چون هر کدامشان بهشت مخصوص به خود دارند دیگه.بهشت اعمال اون دیگه نازل ترین بهشت هاست.بعد بهشت اخلاق است و بهشت عقائد است و خب ما متعدد داریم  لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ دو تا جنت دارد وَ مِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ بعد نزدیک اون دو تا هم دو جنت دیگر است. مُدْهَامَّتَانِ حالا جَنَّاتٍ باغ هایی است بوستان هایی است اصلا کلمه ی جنت این ماده ی اشتقاقی این کلمه هر جا هست مشتقاتش یه معنای پنهانی درش ملحوظ است چون جنت یعنی اون زمینی که مستور است خود زمین دیده نمیشه.مستور است از اشجار و گل ها و نباتات ریاحین که خود زمین دیده نمی شود معنای جنت اینه هر جا این کلمه است این معنای مستور درش هست مثلا جنین.جنین اون بچه ای که مستور است در رحم مادر از اون جهت که مستور است جنین گفته می شود.یا جن اجنه.حالا اجنه که درست نیست کلمه اش.جن چون اجنه گاهی گفته می شود ولی به معنای جنین است اون جمع جنین است.اجنه یعنی جنین ها ولی اجنه جن نیست.جن خودش یک اسم مخصوص به خودش اس.جن یعنی اون موجودات پنهان چون پنهان است از ما میگیم جن دیگه.چون پنهان اند یا جُنّه اون سپری که بالای سر می گیرند سر آدم پنهان می شود زیر او بدن سرباز پنهان می شود.می گویند جُنّه بله کلمه ی مجنون اونی که عقلش مستور است چون عقلش مستوره میگیم مجنون.این کلمه ی مستور بودن در همه ی این مشتقات لحاظ می شود.مجنون جنین جن جُنّه جنت اینها از همین تقریبا از یک ریشه اشتقاق پیدا می کند حالا جنت هم یعنی اون زمین مستور پنهان است زیر گلها و ریاحین و اشجار و اینها.خودش دیده نمی شود خب بهترین موقع هم همینه دیگه.خودش چیده نمیشه همش گل هست و اشجار. اونم جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ نهر ها درش جریان دارد همه جا قرآن کریم بهشت را با نهرها معرفی می کند چون جایی که آب نباشد خب بدرد نمی خورد. وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ولذا نشاط و شادابی و طراوت و همه چیز با آبه.ولذا بهشت بی آب که نیست. جَنَّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ بهشتی ها در آنجا زینت ها شده اند آنها را می آرایند آنهایی که بله متصدیان بهشت اند می آرایند بهشتی ها را با زینت هایی يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ أَساوِرَ  ، أَساوِر جمع اسوره است اسوره هم جمع سِوار است.سِوار یعنی دستبند النگو به اصطلاح این زینت آلاتی که به مچ دست بسته می شود بله أَساوِر می آرایند بهشتی ها را.با این دستبندهای طلایی مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا و مروارید وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ لباسشان هم در بهشت حریر است.خب حالا اینگونه مفاهیم در آیات که میاد در ذهن ما یه چیزایی میاد ولی این نیست مسلم.ما باید ذهن خود را خالی کنیم از اون معلوفاتی که ما داریم برای اینکه این مفاهیمی که ما در ذهن خود داریم یک مفاهیم خیلی محدود و ناقص و مناسب با مُدرِکات همین عالمه.این نیست در اون عالم اینها نیست.حالا حریری که ما اینجا از قرآن می شنویم خب به نظر ما چی میاد؟خب بهترین لباسها حریر است مثلا نرم ترین لباسها حریره.خب اینجا چی هست؟این محصول کِرم است.کِرم ابریشم مثلا این که مهم نیست که حالا ما در دنیا ناقصیم.به کِرم هم محتاجیم.به لُعاب دهان کِرم هم محتاجیم به سرگین حیوانات محتاجیم.اون ها را بگیریم بریزیم گُل درست کنیم فرض بفرمایید که.اشجار خود را پر میوه کنیم محتاجیم به اینها.این عالم،عالم ناقصیه.معنا ندارد در عالم آخرت آدم به اینها مثلا خاندان عصمت ؟ع؟ به اینها محتاجند؟خودشان را با حریری که مال کرم ابریشم است و اینها مزین کنند که در سوره ی هل اتی نشان داده می شود که بله آنجا حریر وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا مثلا خب حریر خب معلومه این مفاهیم نیست یا طلا فرض بفرمایید خب طلا از این جمادات و موجود زمینی این عالمه.این که نیست حتما آنجا منتهی می خواهند به ذهن ما تقریب کنند خب چاره ای جز این نیست بخواهند نعمتهای مادی عالم بهشت را برای ما نشان بدهند هیچ راهی ندارد باید بگن بله لباسهایش حریر است و بعد هم زینت طلا هست و مروارید هست و ما که غیر این هیچی نمی فهمیم.قصر هست و کاخ هست و به ذهن ما فقط قصر مثلا سلاطین میاد در این عالم خیلی هنر کنید همینه دیگه.قصر پادشاهان اینها بنظر میاد ولی اینها نیست حتما. چه نسبت خاک را با عالم پاک؟و چاره ای هم نیست یعنی ما مسموعات آخرت را با مشهودات دنیا مقایسه می کنیم دیگه.ما هیچی غیر از این نمی فهمیم.آنچه می شنویم از بهشت با مشهودات دنیا مقایسه می کنیم و حتما اینطور نیست.این کجا و اون کجا؟ [وَ](http://www.alketab.org/%D9%88%D9%8E) [إِذَا](http://www.alketab.org/%D8%A5%D9%90%D8%B0%D9%8E%D8%A7) [رَأَيْتَ‌](http://www.alketab.org/%D8%B1%D9%8E%D8%A3%D9%8E%D9%8A%D9%92%D8%AA) [ثَمَ‌](http://www.alketab.org/%D8%AB%D9%8E%D9%85) [رَأَيْتَ‌](http://www.alketab.org/%D8%B1%D9%8E%D8%A3%D9%8E%D9%8A%D9%92%D8%AA) [نَعِيماً](http://www.alketab.org/%D9%86%D9%8E%D8%B9%D9%90%D9%8A%D9%85%D8%A7) [وَ](http://www.alketab.org/%D9%88%D9%8E) [مُلْکاً](http://www.alketab.org/%D9%85%D9%8F%D9%84%D9%92%DA%A9%D8%A7) [کَبِيراً](http://www.alketab.org/%DA%A9%D9%8E%D8%A8%D9%90%D9%8A%D8%B1%D8%A7) به اونجا که رسیدی چشم به آخرت بین که پیدا شد باز شد خواهی دید که اصلا مسئله خیلی بزرگه.غیر این حرفاست.مُلکی عظیم است سلطنتی فوق العاده بزرگه اونی که خدا ازش تعبیر به کبیر کند معلومه که خیلی کبیره چون خدایی که الله اكبر ثم كل شيءٍ هست او می خواهد تعبیر کند به کبیر. [وَ](http://www.alketab.org/%D9%88%D9%8E) [إِذَا](http://www.alketab.org/%D8%A5%D9%90%D8%B0%D9%8E%D8%A7) [رَأَيْتَ‌](http://www.alketab.org/%D8%B1%D9%8E%D8%A3%D9%8E%D9%8A%D9%92%D8%AA) [ثَمَ‌](http://www.alketab.org/%D8%AB%D9%8E%D9%85) [رَأَيْتَ‌](http://www.alketab.org/%D8%B1%D9%8E%D8%A3%D9%8E%D9%8A%D9%92%D8%AA) [نَعِيماً](http://www.alketab.org/%D9%86%D9%8E%D8%B9%D9%90%D9%8A%D9%85%D8%A7) [وَ](http://www.alketab.org/%D9%88%D9%8E) [مُلْکاً](http://www.alketab.org/%D9%85%D9%8F%D9%84%D9%92%DA%A9%D8%A7) [کَبِيراً](http://www.alketab.org/%DA%A9%D9%8E%D8%A8%D9%90%D9%8A%D8%B1%D8%A7) معلوم می شود که خیلی فوق العاده هست که اصلا در فکر ما نمی گنجد ولذا روایت هم داریم که رسول خدا فرمود که يَقُولُ اَللَّهُ تَعَالَى: أَعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ اَلصَّالِحِينَ مَا لاَ عَيْنٌ رَأَتْ وَ لاَ أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لاَ خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ چیزهایی ما آنجا برای بندگان صالحم آماده کرده اند که اصلا نه چشمی دیده نه گوشی شنیده و نه در فکر کسی خطور کرده.خب ما خیلی چیزها می بینیم با چشم خودمون خب نعمت ها در دنیا می بینیم.به گوش می شنویم این نیست در عالم آخرت در بهشت آخرت نعمت های مادی هست البته لباس هست مسکن هست میوه ها هست سیب و انگور و گلابی همه ی اینها هست.اما غیر اینه که ما می فهمیم سیب غیر این سیبه.گلابی غیر این گلابیه.قصر غیر این قصره.زنهای اونها غیر زنهای دنیویه.اینها ارتباطی ندارد اما خب برای اینکه ذهن ما نزدیک بشود خب چاره ای جز این نیست ولذا مولی المتقین ؟ع؟ دارند كلُّ شيءٍ مِن الدُّنيا سَماعُهُ أعظمُ مِن عِيانهِ در دنیا همیشه اون توصیف فوق واقعیته آدم که توصیف می کنند خیلی مجذوب می شوند به صفات به خودش که رسید خواهد دید آنجور نیست.اونی که شنیده ایم آنقدر هم نیست در نظرش.توصیفا بزرگ میاد ولی به خودش که برسد نه.خواهید دید آنطور نیست برای اینکه در شنیدن عیب ها را نمی بیند وقتی می رسد عیب هم می بیند چون دنیا بی عیب که نیست.هیچ چیز دنیا بی نقص نیست چون در مقام توصیف فقط کمال را می شنود عیب ها را نمی بیند وقتی رسید عیبش را هم می بیند دیگه.بله آقا تا کسی زن نگرفته چون اگر زن بگیرد اوه غوغایی به پا می شود و چه می شود.زمین به آسمان میره آسمان به زمین میاد چه خبر می شود؟وقتی رسید نه آنجور نبود می فهمیدیم و می شنیدیم.اونجور هم نیست.آدم وقتی اولاد ندارد مثلا می گویند اولاد دار بشود خیلی عجیب خواهد بود برای این.خیلی رنج و رحمت و فوق العاده هم دارد و بله اینها را هم می فهمند به همین کیفیته.تمام شئون دنیوی تا آدم نرسیده برایش خیلی بزرگه.جذبه ی خاصی دارد دل را می رباید ولی وقتی رسید نه.گاهی هم تنفر آور هم می شود.وحشت هم می کند ولذا امام علی ؟ع؟ می فرمایند که كلُّ شيءٍ مِن الدُّنيا سَماعُهُ أعظمُ مِن عِيانهِ دنیا چنینه همه چیزش.انسان بشنود از دیدنش بزرگتر به نظر میاد.اما آخرت اینجور نیست كلُّ شيءٍ مِن الآخرةِ عِيانُهُ أعظَمُ مِن سَماعِهِ آنجا که رسیدید می بینید خواهید دید فوق العاده عظیمه اونی که می شنیدید غیر اینه.اونی که می شنیدید خیال می کردید مثل همین دنیاست زیبایی های دنیا خواهد دید این نیست.ربطی به اون ندارد ولذا عِيانُهُ أعظَمُ مِن سَماعِهِ بعد فرمود حالا که چنینه فَلْيَكْفِكُم مِن العِيانِ السَّماعُ  حالا همین قدر اکتفا کنید به شنیدن هوس دیدن نکنید چون فعلا در دنیا هستید چون در دنیایید نمی توانید شما حقایق بهشت را ببینید و تصور کنید.فعلا همین قدر اکتفا به شنیدن بکنید چاره ای جز این نیست تا در دنیایید نمی توانید درک کنید  فَلْيَكْفِكُم مِن العِيانِ السَّماعُ ، و مِن الغَيبِ الخَبَرُ  از اون چه که پنهان است فعلا قانع بشوید به همین خبر.حالا که خبر به شما می دهیم اون هم مُخبر صادق خبر می دهد یعنی مثل مولی المتقین خبر می دهد مثل رسول خدا خبر می دهد.خدا جل جلاله خبر می دهد دیگه.مُخبر،مُخبر صادق است.فعلا شما قانع باشید به اخباری که ما می کنیم هوس نکنید آن چرا که می خواهید بعدا برسید.حالا بفهمید درک نمی تونید بکنید شما.تا برسید به آنجا یهو قیامت شد.قیامت را ببین تا قیامتی نشده اید قیامت را نخواهید دید ولذا بطور اجمال قرآن فرمود که فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ اصلا کسی نمی تواند بفهمد کسی نمی تواند بداند آنچه که من ذخیره کرده ام و موجب روشنایی چشم دل اینها خواهد بود نمی فهمند  فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ خب پس این روش قرآن بهرحال دارد که توجه می دهد هم به بهشت هم به جهنم.هم تخویف می کند هم تشویق می کند.قرآن روشش اینه اهل بیت هم همینجور آنها هم نظرشان همینه ولذا ابو بصیر خدمت امام صادق ؟ع؟ آمده خب مردِ آشنائیه ولذا عرض کرد که جُعِلْتُ فِدَاكَ خوفنی یا بن رسول الله یک مقدار بترسانید ما نمی خواهیم بترسیم ناراحت هم می شویم کسی یک قدری از جهنم بگه ناراحت میشیم.میگیم از این حرفها نزنید مثلا از بهشت بگید مثلا از حور العین بگید و از طوبی بگید از زقوم نگید مثلا از يُصْهَرُ بِهِ ما في‏ بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ از این حرفها نزنید.ولی اومرد عاقلیه میگه من نشنیدن کار درست نمی شود که یه حقیقتی سر راه ما هست حالا من بفهمم یا نفهمم بالاخره این آدم عاقل باید بفهمد که چی هست دیگه.بله یک آقایی از آقای منبری ها می فرمودند که من یکی از این خیابانهای بالای شهر مراسم ترحیمی داشتند من را دعوت کردند آنجا منزل بود رفتم دیدم خیلی منزل با شکوهی ست.جایه بزرگیه خیلی .باغ و استخر و شنا و این جور چیزها خیلی هست و بعدهم خب زمان خیلی پیش تقریبا شاید 20 سال پیش گفت زنها به اون کیفیت می آمدند و برای مراسم ترحیم مثلا به قول خودشان مرد و زن بهم مخلوط بودند بعد رفتم آنجا و صاحب خانه آمد گفت که اقا این جا رفتی منبر از مرگ حرف نزن از مردن و اینها برای اینکه این آقایونی که این جا هستند اینها خوششان نمیاد.این خانم ها آقایون خوششان نمیاد از مرگ صحبت کنید.بله چیزهای دیگه بگو حالا حرفهای دیگه از مردن صحبت نکن.من تعجب کردم یعنی چه خب؟مراسم ترحیم به قول خودشون.خب مجلس ترحیم بهترین مجلس برای مرگ گفتن دیگه.من هم گفتم از اول تا آخر از مرگ گفتم که حالا مطلب اینه حالا بعدشم اینها خوششان بیاد دیگه.بله بهرحال یک عده ای هستند نمی خواهند از مرگ بشنوند اصلا.حرف مرگ ناراحت کننده است برای آنها.برزخ و محشر و اینها.اما قرآن دارد که با کمال شدت دیدید که قبل از بهشت از جهنم صحبت کرده بود. قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ حالا خوششان بیاد یا نیاد. يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ بله بالای سرشان آبهای داغ و جوشان می ریزند حالا این مرد ابوبصیر هم آمده میگه خوفنی که به من بترسانی قلبی قد قسی قلب من قساوت گرفته یه مقداری سنگین شدم.یه قدری مرا بترسانید.از مرگ و برزخ و محشر بگید از جهنم بگید این دل من بترسد.خب این آدم عاقلی ست دیگه ان قلبی قد قسی قلبم قساوت گرفته خوفنی من را بترسان.بعد امام هم فرمود یا ابا محمد کنیه اش بود استعد للحياة الطويلة خودت را آماده کن خلاصه یک زندگی طولانی خواهی داشت. استعد للحياة الطويلة، فانّ جبرئيل عليه السّلام جاء الى النّبيّ صلّى اللّه عليه و آله جبرئیل آمد خدمت پیغمبر اکرم و هو قاطب خیلی گرفته منقبض افسرده بله همیشه متبسم می آمد. این دفعه قاطبا آمد.رسول خدا فرمود چرا چهره ات گرفته است؟همیشه متبسم بودی.گفت یا رسول الله الان که می آمدم مناطق جهنم را گذاشتم.بعد توضیحاتی داد راجع به مناطق جهنم و چی و چطور شده و خیلی مفصله اون روایت.بعد این چند جمله فرمود که لو أنّ قطرة همین قدر بدان اگر یک قطره از ضریع در قرآن هم داریم لَّيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ یک مایه ی سوزان جهنمیه که اگر یک قطره از ضریع ریخته بشود در آبهای دنیا تمام اهل دنیا می میرند از بوی گند او  أنّ قطرة من الضريع قطرت في شراب أهل الدّنيا اگر به آبهای دنیا بریزد لمات أهلها من نتنها بعد هم اون زنجیری که خدا در قرآن فرموده خُذُوهُ فَغُلُّوهُ. ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ اون زنجیری که ذراعش 70 ذراعه او را بندش کنید.خب جبرئیل عرض می کند یا رسول الله اگر یک حلقه از اون زنجیر در این دنیا بیفکند تمام دنیا می سوزد آب می شود اصلا لذابت الدّنيا من حرّها اینها را گفتن دیگه.این گفت خوفنی مرا بترسان بعد دوباره عرض کرد آقا شوِّقنی حالا تشویقم کن.تشویقم فرمودند إِنَّ مِنْ أَدْنَی نَعِیمِ الْجَنَّهًِْ یُوجَدُ رِیحُهَا مِنْ مَسِیرَهًِْ أَلْفِ عَامٍ  کمترین نعمتهای بهشتی اونقدر خوش بوست که از هزار سال راه مانده تا برسد بوی خوشش به شامه ها می رسد.کمترین نعمت بهشتی آنچنان خوشبو ست که از مسافت هزار سال به شامه ی انسان می رسد  إِنَّ أَدْنَی أَهْلِ الْجَنَّهًِْ مَنْزِلًا کمترین کسی که در بهشت منزلی که کمترین منزلی کوچکترین منزلی که داشته باشی اینه که لَوْ نَزَلَ بِهِ أَهْلُ الثَّقَلَیْنِ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ لَوَسِعَهُمْ اگر تمام جن و انس هم مهمان کند جا باز هست انقدر منزلش وسیعه کمترین درجه اش اگر جن و انس را دعوت کند هم جا دارد و هم غذا برای آنها فراهم است.این کمترینش هست.حالا تا برسد به جنت اخلاقو جنت عقائد و این مربوطه به جنت اعمال است.همون کمترین درجه اش لَوَسِعَهُمْ طَعَاماً وَ شَرَاباً این هم یک چند جمله ای راجع به تشویق فرمودند.اونی که لازم هست بدانیم این که باید همیشه فرق بگذاریم میان خوف و یأس و میان رجاء و غرور.گاهی مطالب خوف انگیز مثلا از قرآن روایت گفته می شود گاهی خیالات ما را مأیوس می کنند مثلا میگیم ما را مأیوس کردی این جور نیست خوف است همیشه خوف دردناکه دیگه.چون دردمان میشه خیال می کنیم که مایوس شدیم.دردناکه مثل یک بچه بازیگوشی را که تازیانه می زند معلم که درس بخواند.اون میگه آقا مایوس نکن میگه اگه درس نخوانی رفوزه میشی مردود میشی.میگه آقا مایوس نکن.یعنی چی؟میخواد بگه چه می خواد بگه بذا من بازیگوشی کنم با من کاری نداشته باش امتحانم یک 20 خوب بمن بده اون نظرش اینه که اگر تازیانه بزند برگردد به درس خوندن این میشه مایوس خب این درست نیست.باید تازیانه بخورد درد بیاد برگرده به درس خوندن دیگه و الا خب این رفوزه خواهد شد.او می گوید من بمانم به همین کیفیت کارم نداشته باش آخرشم 20 بده.ما غالبا اینجور هستیم.میگیم که همین زندگی آلوده داریم بذار باشه همین.کار نداشته باشید.همین هستیم که هستیم.به این کیفیت دیگه.به ما بگید که نه عیبی ندارد شما همین قدر باشی یه سینه بزنید کارتون تمامه 20 به شما می دهیم مثلا.خب این مثل همان بچه ی بازیگوش میشه.میگه من باید بازیگوشی بکنم 20 هم بگیرم اینجور بخواهیم بگیم این درست در نمیاد که بگیم ما را به همین کیفیت بگذارید بمانیم بعد هم 20 به ما بدهید.نه خوف است.مسئله یأس نیست.بترسد تا برگردد دردناک بشود آیات عذاب دردمان می آورد نه اینکه مأیوسمان می کند دردمان می آورد و چون می خواهیم زندگی خود را اصلاح کنیم دردناکه دیگه.خب معلومه واقعا کسی بخواد بهش بگیم آقا تو از ربا بدست آوردی این زندگی را مثلا ..........(29:25) خب براش دردناکه بدی به صاحبانش خب برایش دردناکه نمی خواهد بشنود.اگر بگیم توواین زندگی تو ربا هست باید بدی به مردم و الا تصرفاتت حرامه خب بهش دردناکه دیگه میگه مأیوسم می کنی نه بذار همین جا بمانم با همین زندگی آلوده بمانم و عاقبت هم مثلا بهشتی بشوم خب این درست در نمیاد و چون دردناکه میگیم ما یأس داریم.مسئله این نیست رجاء با غرور فرق می کند.مغرور بودن غیر امیدوار بودنه.مثل همان آدمی که بذر نمی افشاند آبیاری نمی کند میگه خدا خودش قدرت دارد ریگ ها را برای ما گندم درست کند.این رجاء نیست غروره.رجاء اینه که زمین را شخم بزند و بذر افشانی کند آبیاری بکند علف های هرز را هم کنار بزند بگه امیدوارم خداوند این تخم را به محصول برساند.این درسته این رجاء است.کار خودش را کرده و حالا هم به خدا واگذار کرده آنجایی که از خودش بربیاد کار می کند خب زمین را شخم می زند بیل می زند آبیاری می کند بذر افشانی و اینها کار خودشه دیگه بعد هم خدایا این بذر را نپوسان اون با خداست دیگه.خب مسئله اینه که باید عمل بکنیم بعد هم این تخم عبادت را به خدا بسپاریم بگیم خدا عمل کردم نماز خواندم روزه گرفتم از حرام ها پرهیز کردم حالا خودت به ثمر برسان.مسئله اینه و باز سرمایه ی ما بسیار بزرگه همیشه عرض می شود قلب محب امیر المومنین زمین حاصلخیزه.دیگران قلبشان شوه زاره.هرچه بذر عبادت هم بریزد می پوسد.اون قلبی که حب علی ؟ع؟ درش نیست اون چشمی که اشک امام حسین درش نیست این وجودش شوره زاره.هر کار خوبی هم بکند نتیجه بخش نیست.شوره زاره می پوسد اما قلب محب علی ؟ع؟ نه.این حاصلخیزه چشمش که اشک امام حسین درش هست حاصلخیزه باید این چشم کار کند با این قلب کار کند با این بدنی که حب علی ؟ع؟ برش سایه افکنده برایش کار کند دیگه این نتیجه خواهد گرفت.ولذا سرمایه ی اصیل ما همینه.اون مقدار کار خود را می کنیم بقیه هم با خدا دیگه.مردی گفته اند در مدینه مهمان برش وارد شد جمعی غلامش را صدا زد گفت بیا این 4 درهم را بگیر برو میوه بخر برای میهمانها.رفت رسید در مسجدی دید یه شخص محترمی آبرومندی در میان مردم هست از مردم پول جمع می کند برای یک فرد مستمندی.خب مردم هم به اعتمادی که به او دارند کمک می کنند.وی ایستاده گفت اسمش هم منصور بن عمار هست.گفت که هر کی 4 درهم بدهد که من به یک فرد مستمند بدهم 4 دعا برایش می کنم.4 درهم بده 4 دعا برایش می کنم.خب این غلام هم ساده دل بسیار با اخلاص.آمد داد این 4 درهم به او.او گفت چند دعا می خواهم بکنم .چی دعا بکنم؟گفت که 4 دعا دارم.یکی اینکه اولا دعا کن من برده ام.من برده ی زر خرید مولا هستم.آزاد بشوم و دیگر دعا کن که خداوند جای این 4 درهم که داده ام پر کند.سوم دعا کن که خدا مولای مرا به توبه موفق کند.چهارم دعا کن خدا هم مرا و هم مولای مرا هم تو را و هم این حضار را همه را بیامرزد.خب این 4 دعا را کرد.بعد وقتی برگشت پیش مولا گفت چرا دیر کردی؟گفت جریان این شد.گفت یک کسی پول جمع می کرد برای فقرا من دادم 4 درهم را 4 دعا کرد.گفتم ناراحت نشو.بسیار خب اون 4 دعا چه بود؟گفت اول دعا کرد که من برده ام.من آزاد بشوم گفت بسیار خب این کار منه.آزادت کردم.من مولای تو هستم دیگه أنت حر وجه الله در راه خدا آزادی.دعای دوم دعا کردم 4 درهمی که دادم جاش پر بشود گفت این کار منه.بجای اون 4 درهم 4 هزار درهم بهت میدم.4 هزار درهم جای اون 4 درهم.بعد دعا کرد که خدا به شما توفیق توبه بدهد.گفت بسیار خب این کار منه.خدایا من توبه کردم از همه ی گناهانم همین لحظه استغفار می کنم دیگه به اون گناهان برنگردم دیگه توبه کردم.چهارم چی گفت؟دعا کردم که خدا هم مرا هم شما را هم اون آقا را و هم حضاری که بودند بیامرزد.این دیگه کار من نیست دیگه این به خدا مربوطه.بعد وقتی خوابید در خواب دید صدایی به گوشش رسید.مرد آنچه ازت خواسته بود انجام دادی.حالا آنچه از دست من ساخته است من انجام میدم.این که درست نیست یه بنده ی من اونی که ازش بربیاد انجام بده اونی که از من برمیاد انجام ندهم.من هم بخشیدم هم تو را آمرزیدم هم اون غلام را آمرزیدم هم اون مردی که پول جمع می کرد آمرزیدم.هم همه ی اون حضار را آمرزیدمحالا خدایا ما هم همینه ما چیزی نداریم اونی که از دست ما برمیاد همینه.بگیم محبت مولی المتقین ؟ع؟ در دل و جانما هست.اون مقداری که از ما ساخته است زیر این پرچم جمع می شویم و عرض ادب به آستان اقدسش می کنیم و ذکر فضائل و مصائب هم می کنیم.دلها هم متوجه می شود و چشمها اشک می ریزد و اینها همه ش مقدمه ایست که خدا کار خودش را انجام بده.مسلم او هم اکرمِ ازینه که مخلوقش کار خودش را انجام بده.او انجام ندهد سرمایه ها برای ما فراوانه.ذخیره ی ما زیاده.روز قیامت صدیقه ی کبری سلام الله علیها اعظم کسانی که در شفاعت باید دخالت کند.حتی کار به جایی برسد که رسول خدا بفرماید جبرئیل زهرا دخترم را خبر کن.مادر وقتی بیاد اون کار را اصلاح می کند.همه ی مشکلات گره ها بدست اون مادر باز خواهد شد ان شاءالله ولذا شفاعت او شامل حال همه ی ما ان شاء الله بشود سر به آستانش نهاده ایم ولی یا للعصب با مادر در دنیا چه کردند چه مصیبت ها

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا صُبَّتْ عَلَى اَلْأَيَّامِ صِرْنَ لَيَالِيَا

انقدر مصیت ها ریخته شد هم بر خودش هم بر شوهر بزرگوارش که بگوید من صبرکردم مانند اون کسی که خار توو چشمش رفته باشد استخوان در گلویش گیر کرده باشد صلی الله علیک یا مولای یا امیرالمومنین